

چگونه باید قرآن را تفسیر کنیم؟

تالیف:

شیخ محمد ناصر الدین آلبنی

عنوان کتاب:

چگونه باید قرآن را تفسیر کنیم؟

تألیف:

شیخ محمد ناصر الدین آلبنی

مترجم:

قرآن - تفسیر

موضوع:

اول (دیجیتال)

نوبت انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری

تاریخ انتشار:

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

ب	فهرست مطالب
۱	مقدمه مترجم
۴	سوال ۱
۶	سوال ۲
۹	سؤال ۳
۱۳	سؤال ۴
۱۵	سوال ۵
۱۷	سؤال ۶
۱۹	سؤال ۷
۲۳	سوال ۸

مقدمه مترجم

رساله‌ای که اینک بعد از ترجمه آن به زبان فارسی در دست مشتاقان علوم قرآنی قرار می‌گیرد، عبارت است از مجموعه سؤالاتی در مسایل قرآنی که بوسیله بهترین محدث و عالم ربانی زمان خود، محمد ناصر الدین البانی رحمته الله پاسخ داده شده‌اند و نام رساله درحقیقت یکی از سؤالات عنوان شده است و آن هم این سؤال است؛ (کیف یجب علینا ان نفسر القرآن؟).

یعنی چگونه باید قرآن را تفسیر کنیم؟

چنانچه از نام و عنوان رساله معلوم است این رساله چگونگی و روش صحیح تفسیر قرآن را بیا نمی‌کند، نه آن تفسیری که اهل تأویل و رأی و اهل عقاید و مذاهب شاذ تفسیر می‌کنند و با تکلف و تاویل آیات قرآن را از مفهوم و مصداق خود تحریف کرده تا نظریات خلاف واقع خویش را با پشتیبانی آیات خدا تحمیل و تثبیت نمایند، بدون اینکه برای سبب نزول، احادیث تفسیری آراء و تفسیر اصحاب و تابعین حسابی باز کرده باشند، در حالی که برای اهل علم امری واضح است که بعضی از آیات قرآن بعضی دیگر را تفسیر می‌کنند چنانچه آیات متشابه بدون آیات محکم تفسیر نمی‌شود.

بدان امید که درجهت فهم صحیح قرآن طبق مقصود خداوند سبحان کوشا باشیم و آراء شخصی و مذهبی را ملاک حق و حقیقت قرار ندهیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ان الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونتوب اليه ونعوذ بالله من شرور
انفسنا ومن سيئات اعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له
واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله.

اما بعد: رساله «چگونه بايد قرآن را تفسير كنيم؟» همانطور كه گفته شد
در واقع سؤال هايي است كه بر شيخ محمد ناصر رحمته الله ايراد و عرضه شده اند و
ايشان به صورت ضبط شده بر نوار به اين سؤالات پاسخ داده اند و پس از نقل
و چاپ اين مطلب بر روي كاغذ تقديم شيخ شده و پس از خواندن آن با
دست و خط خويش بر آن تعليق نوشته اند.

و اينك مکتبه اسلامی بر آن شده است اين رساله را منتشر نمايد تا مورد
استفاده عموم قرار گيرد و علم و دانش شيخ انتشار يافته و ايشان نيز از اجر
اخرويش بهره مند شود، اين رساله علی رغم حجم کوچکش سود و فائده
بزرگی دربر دارد و برای همه امت اسلامی مفید است. چون در اين رساله
«اصول و قواعدی را توضیح داده و بیان نموده، كه هرگاه بخواهيم قرآن را با
روش صحيح و مورد رضای خداوند و آن طوریکه خداوند بر زبان رسولش
تشریح نموده و بهترین افراد این امت بعد از رسول گرامی نیز از او پیروی
کردند، تفسير نماييم، بايد این اصول و قواعد همواره مد نظرمان باشد.

همچنين در اين رساله مختصر شامل قواعد کلی می باشد كه برای هر
مسلمانی كه می خواهد از فرقه ناجیه باشد با اهمیت است و این ها قواعدی
هستند كه باید هر مسلمانی به آنها متمسك باشد و عمل نمايد تا او را به راه
صحيح راهنمایی نمايد، مثل قاعده: (كلمة احييت بدعه اميتت سنه) يعنى:

هرگاه بدعتی زنده شود سنتی می میرد.

و همچنین قواعد نورانی دیگری که خداوند برای شیخ نمایانده‌است و به او توفیق استخراج و فهم این قواعد را داده است، در حقیقت شیخ دارای علم واسع و معرفت به شریعت اسلام و به سنت رسول الله ﷺ بوده است و مصداق سخن پروردگارمان است آنگاه که فرمود: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ [المجادلة: ۱۱].

«خداوند اهل علم از مؤمنین را درجات عالی و مقامی بالا عطا می‌کند». خداوند رحمت خود را بر شیخ ارزانی بخشد و به او پاداش و خیر جزیل عطا فرماید و به کسانی که در راه نشر علم و دانش محمد ناصر الدین قیام می‌کنند و سود می‌رسانند به هر مسلمانی که از آن مطلع می‌شود (در ۴ ذی الحجه ۱۴۲۰ ه.ق.).

سوال ۱

استاد گرامی! در کتاب کوچکی حدیثی را خوانده‌ام که می‌گوید: «خذ من القرآن ما شئت لما شئت» یعنی «از قرآن هر چقدر می‌خواهی بگیر برای هر چه می‌خواهی» آیا این حدیث صحیح است؟ خواهشمندم بفرمایید.

جواب: متأسفانه این حدیث که بر سر زبان بعضی از مردم افتاده است، از جمله احادیثی است که در سنت اصلی ندارد، لذا روایت این حدیث و نسبت دادن آن به پیامبر گرامی ﷺ جایز نیست.

همچنین ای مفهوم گسترده و شامل نه تنها درست نیست بلکه اصولاً در شریعت اسلام چنین چیزی وجود ندارد که «از قرآن هر چقدر می‌خواهید بگیر برای هر چه می‌خواهید» مثلاً من در کنج خانه بنشینم و هیچ کاری در کارگاه و محل شغلم انجام ندهم و از خدا بخواهم که روزی من را از آسمان فرو فرستد، چون من از قرآن این را برمی‌گیرم! چه کسی چنین

می‌گوید؟! این سخن باطلی است و شاید ساخته این صوفی‌های تنبل باشد که به نشستن در جایی بنام خانقاه = «تکیه رباط» عادت کرده‌اند و در آنجا می‌آیند و منتظرند که رزق خدا از سوی مردم به آنها برسد، در حالی که معلوم است این روش طبیعت مسلمان نیست، چون پیامبر ﷺ مسلمین را بر علو همت و عزت نفس تشویق کرده است و می‌فرماید: «الید العلیا خیر من الید السفلی فالید العلیا هی المنفقہ والید السفلی هی السائله» [بخاری ۱۴۲۹، مسلم ۱۰۳۳] یعنی دست بالا بهتر از دست پایین است، دست بالا دست نیکوکار است و دست پایین دست گدا است. به این مناسبت دوست دارم یکی از داستان‌هایی را که دربارهٔ پارسایان صوفیه خوانده‌ام بطور خلاصه بازگو نمایم، که داستان‌هایشان عجیب و فراوانند - به گمان آنها می‌پندارند که یکی از آن پارسایان بدون توشه راه گردشگری در روی زمین را در پیش گرفت، تا اینکه کارش به جایی رسید که نزدیک بود از گرسنگی جان دهد، در آن موقع از دور یک آبادی ظاهر شد سپس به سوی آبادی به راه افتاد آن روز جمعه بود و او به گمان خویش بر خدا توکل کرده بود و لذا بخاطر اینکه توکلش ناقص نشود خود را نزد جمعیت حاضر در مسجد آشکار نساخت بلکه در زیر منبر خود را پنهان کرد تا کسی به وجود او پی نبرد، اما با خود می‌گفت شاید کسی مرا حس کرده باشد، همچنان خطیب به خطبهٔ خود ادامه می‌داد و مردم دسته دسته و یکی یکی از مسجد خارج شدند و دیگر آن مرد فکر کرد که شاید مسجد خالی شود و در مسجد هم قفل شود و دیگر بدون خوراک تنها بماند، ناچار سرفه‌هایی کرد تا وجود خود را بر حاضرین آشکار نماید سپس به سوی التفات نمودند و دیدند که از گرسنگی و تشنگی گویی فقط استخوان است و در این حال برای نجاتش شتافتند، از او پرسیدند ای مرد! تو کیستی؟

گفت: من زاهدم و بر خدا توکل کرده‌ام.

گفتند: چگونه می‌گویی بر خدا توکل کرده‌ام در حالیکه نزدیک بود بمیری، اگر بر خدا توکل کرده بودی گدایی نمی‌کردی، و مردم را با سرفه آگاه نمی‌ساختی تا اینکه بر اثر گناهت می‌مردی! این مثالی بود که مثال این حدیث به آن سر می‌کشد هرچه می‌خواهی «از قرآن برگیر برای هر کاری که می‌خواهی» و خلاصه این حدیث اصل ندارد.

سوال ۲

استاد گرامی! قرآنی‌ها می‌گویند خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَصَّلْتُهُ تَفْصِيلاً﴾ [الإسراء: ۱۲].

«همه چیز را کاملاً شرح و تفصیل داده‌ایم».

﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸].

«هیچ چیز را در «کتاب» فروگذار نکرده‌ایم».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ان هذا القرآن طرفه بيد الله وطرفه بايديكم فتمسكوا به فانكم لن تضلوا ولن تهلكوا بعده ابدًا»^۱ یعنی: این قرآن یک طرفش بدست خدا و طرف دیگرش بدست شماست، پس به آن تمسک نماید که دیگر بعد از آن هلاک و گمراه نمی‌شوید، از جنابعالی خواهشمندیم توضیح فرمائید:

جواب: اما آیه ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ در این آیه مقصود از کتاب، لوح المحفوظ است و مقصود قرآن نیست.

و اما آیه ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَصَّلْتُهُ تَفْصِيلاً﴾ هرگاه توضیحات قبلی را به قرآن ضمیمه کنیم در این هنگام کافی است که بگویم خداوند عزوجل همه چیز را بطور کامل شرح و تفصیل نموده است ولی با ضمیمه‌ای دیگر، چون

می‌دانیم که تفصیل و شرح و توضیح گاهی کوتاه و اجمالی است با وضع قواعد عامه که جزئیات بی‌شماری در زیر این قواعد وارد می‌شوند. شارع حکیم برای این جزئیات فراوان قواعدی معروف قرار داده و بدین صورت معنی آیه کریمه معلوم است، و همچنین شرح و تفصیل گاهی توضیحی است و این معنی از آیه فوق مفهوم است، چنانچه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ما ترکت شیئا مما امرکم الله به الا امرتکم به ولا ترکت شیئا مما نهاکم الله عنه الا وقد نهیتکم عنه»^۱ یعنی: هر امری که از سوی خداوند به شما شده است به شما تبلیغ کرده‌ام و هر چیزی را که خدا شما را از آن نهی کرده است من نیز شما را از آن بازداشتم.

بنابراین تفصیل یکبار با قرار دادن قواعد کلی است که جزئیات فراوانی تحت آن واقع می‌شوند، و بار دیگر با تفصیل و مشروح ساختن یکایک عبادات و احکام می‌باشد بطوریکه [برای شناخت احکام مختلف] نیازی به رجوع به قاعده‌ای از آن قواعد عامه نیست.

از جمله این قواعدی که فروعیات بسیار داخل آن می‌شود و بیانگر عظمت و گسترش دایره تشریح اسلام است این فرموده‌های رسول الله ﷺ است که بعنوان مثال می‌آورم: «لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام»^۲ یعنی: در اسلام ضرر و زیان به خود و به دیگران رسانیدن جایز و مجاز نیست، و نیز می‌فرماید: «کل مسکر خمر وکل خمر حرام»^۳ هر چیزی مست کننده باشد خمر است و هر خمیری حرام است.

۱- سلسله احادیث صحیحه (۱۸۰۳).

۲- صحیح الجامع الصغیر (۷۵۱۷).

۳- ارواء الغلیل (۲۳۷۳/۴۰/۸).

و همچنین می‌فرماید: «کل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار»^۱ هر بدعتی (پدیده‌ای که در دین وجود نداشته و بعداً ساخته شده و بدین نسبت داده شده) گمراهی است و هر گمراهی سبب گرفتاری در آتش است. این قواعد و کلیات هیچ چیز مربوط به زیان رساندن به خود و دیگران را در حدیث اول بی‌جواب نگذاشته است و در حدیث دوم هر چیزی را که متعلق به مواد الکلی باشد و از انگور گرفته شده باشد - همچنانکه مشهور است - یا از ذرت یا از ماده‌ای از مواد دیگر، و مادامی که موجب مستی شود حرام است. و در حدیث سوم احکام بدعت یا اینکه چیزهای پیدا شده در دین بی‌شمار و غیر قابل حصر هستند ولی در این حدیث کوتاه روشن است و با صراحت می‌فرماید: «هر بدعتی گمراهی و انحراف از دین است و هر گمراهی موجب آتش است» این تفصیل بود اما بوسیله قواعد.

اما احکامی که می‌شناسید اغلب در سنت یکی یکی تفصیل داده شده‌اند و مذکور هستند، و گاهی بعضی از احکام در قرآن بطور کامل شرح و تفصیل یافته‌اند مثل احکام ارث، اما حدیثی را که در [سؤال ذکر کردی] حدیثی صحیح است و عمل و تمسک به آن برای ما ممکن و میسر است چنانچه در حدیث دیگری می‌فرماید: «ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتما بهما، کتاب الله وسنه رسوله»^۲ یعنی در میان شما دو چیز را بعد از خود قرار داده‌ام و تا وقتی که به آنها چنگ زده اید گمراه نمی‌شوید.

و چنگ زدن به ریسمان الهی که در دست ما است عمل کردن به سنت است که مفسر قرآن کریم است.

۱- صحیح الترغیب و الترهیب (۳۴/۹۲/۱) و کتاب صلاه التراویح ص (۷۵).

۲- مشکاه المصابیح (۱، ۶۴، ۱۸۶).

سؤال ۳

در اینجا کسانی هستند که می‌گویند هر حدیثی با آیه‌ای از قرآن تعارض داشته باشد، این حدیث مردود است هر چند که این حدیث دارای درجه صحیح باشد و بعنوان مثال این حدیث را می‌آورند که می‌فرماید: «ان المیت لیعذب ببكاء اهله علیه»^۱ یعنی: شخص مرده بر اثر گریه اهلس بر او تعذیب می‌شود.

و در رد این حدیث به فرموده عائشه رضی الله عنها دلیل می‌آورند که ایشان نیز این حدیث را به این آیه رد کرده: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [فاطر: ۱۸]. «هیچ کسی بر گناه دیگران محاسبه نمی‌شود، سؤال این است که چگونه گفته این‌ها رد می‌شود».

جواب: رد این حدیث از جمله مشکلات رد حدیث به قرآن است و این دلیل است بر انحراف این خطمشی، اما پاسخ درباره این حدیث و خصوصاً کسانی که به حدیث عائشه دلیل می‌آورند این است، اول از ناحیه حدیثی که قطعاً از ناحیه حدیثی هیچ راهی برای رد این حدیث وجود ندارد، به دو سبب: اول اینکه این حدیث با سند صحیح از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است. دوم اینکه ابن عمر در روایت این حدیث تنها نیست، بلکه عمر بن خطاب هم تابع او است، و عمر بن خطاب و پسرش هم در این روایت تنها نیستند و قطعاً مغیره بن شعبه هم تابع آنها است، و حالا به یاد می‌آورم که روایت این حدیث از هر سه نفر در صحیح مسلم و بخاری آمده است، و چنانچه کسی به تحقیق ویژه‌ای درباره این حدیث بپردازد، راه‌های دیگری برای روایت این حدیث خواهد یافت، و هر سه حدیث سند صحیح دارند و به مجرد ادعای تعارض آن با قرآن نمی‌توان آن را رد کرد.

دوم اگر از ناحیه تفسیری حدیث را بررسی کنیم، علما این حدیث را به دو صورت تفسیر کرده‌اند.

صورت اول از تفسیر علما برای این حدیث این است که این حدیث منطبق بر مرده‌ایست که در قید حیاتش می‌دانست بعد از مرگش اهل و عیالش مرتکب خلافات شرعی می‌شوند ولی آنها را نصیحت نکند و وصیت نکند که برایش گریه نکنند چون گریه موجب عذاب او خواهد بود.

و «ال» تعریف در لفظ «المیت» در این حدیث برای استغراق و شمول نیست یعنی معنی حدیث این نیست که تمام مرده‌ها بر اثر گریه اهل و عیالشان معذب می‌شوند. و «ال» برای تعریف عهد است یعنی مرده‌ای که آنها را نصیحت نکرده که بعد از وفاتش مرتکب خلافات شرعی نشوند ولی کسی که به این نصیحت واجب و آن وصیت شرعی اقدام نموده باشد که بر او نیاحت نکنند و خصوصاً منکرهایی را که در این زمان انجام می‌دهند چنین افرادی با گریه اهل خود معذب نیستند و اگر وظیفه را انجام ندادند اذیت می‌شوند، این تفصیل و شرحی است که باید از تفسیر اول بفهمیم که از علمای معروف و مشهوری همچون نووی رحمته‌الله و غیره نقل شده است و با این توضیح روشن شد که این حدیث با آیه **﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾** هیچ تعارضی ندارد، در صورتی که «ال» تعریف در «المیت» معنی استغراق و شمول می‌داد یعنی هر مرده‌ای تعذیب می‌شود، در آن موقع معنی حدیث مشکل شده و با آیه کریمه معارض می‌بود اما با معنایی که ذک رشد هیچ تعارض و اشکالی ندارد، چون کسی که معذب است تنها بر اثر قیام نکردن به وظیفه نصیحت و وصیت است. اینصورت اول از تفسیر حدیث بود که تعارض را برطرف می‌سازد، اما صورت دوم از تفسیر حدیث!

مطلب دوم را شیخ ابو العباس رحمته‌الله در بعضی از تالیفاتش ذکر کرده است که عذاب در اینجا منظور عذاب در قبر نیست یا عذاب آخرت نیست بلکه

معنی غم و اندوه است، یعنی مرده وقتی که بشنود اهلش بر او گریه کنند متاسف و غمگین می‌شود، شیخ ابو العباس این را گفته است و در صورتی که این صحیح باشد شبهه را بر طرف می‌کند، اما من می‌گویم این تفسیر با دو حقیقت تعارض دارد و لذا جز بر تفسیر اول نمی‌توانیم اعتماد کنیم.

حقیقت اول: که در حدیث مغیره بن شعبه که قبلاً به آن اشاره شد «زیاده» ای است که بیانگر آن است که عذاب در حدیث بمعنی غم و اندوه نیست بلکه بمعنی عذابی است که از کلمه عذاب متبادر است یعنی عذاب در آتش، مگر خداوند تبارک و تعالی او را مورد عفو و بخشش قرار دهد چنانچه به صراحت در این آیه آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ یعنی: قطعاً خداوند گناه شرک را نمی‌بخشد و از هر گناه دیگری بجز شرک از هرکسی که بخواهد، می‌گذرد. بنابراین روایت مغیره که می‌فرماید: «ان الميت ليعذب ببكاء اهله يوم القيامة» با صراحت می‌گوید مرده به سبب گریه و نياحت اهلش روز قیامت تعذیب می‌شود و این عذاب در قبر نیست، و این همان عذابی است که ابو العباس آن را به آزار و اندوه تفسیر کرده است.

حقیقت دیگر این است که شخص مرده از آنچه اطرافش می‌گذرد بی‌آگاه است - فرقی نمی‌کند خوب باشد یا بد - چنانچه ادله کتاب و سنت بیانگر این است، مگر در بعضی مناسبات که ذکر آن در برخی احادیث آمده است، یا مثل قاعده‌ای برای هر مرده‌ای یا برای برخی از مرده‌ها آنجا که خداوند بعضی چیزها را به آنها می‌شنوید که از آنها ناراحت می‌شود، درباره حقیقت اول که گفتیم عذاب مذکور در حدیث به معنی غم و غصه نیست حدیثی است که بخاری در صحیح خود روایت کرده به روایت انس بن مالک رضی الله عنه گفت: «قال رسول الله ﷺ ان العبد اذا وضع في قبره وتولى عنه

اصحابه - حتی اذا سمع قرع نعالم - اتاه ملکان^۱ یعنی: هرگاه مرده در قبرش قرار گرفت و اطرافیان او را تنها گذاشتند - بطوریکه حتی صدای پای ایشان را می‌شنود - دو فرشته نزد او می‌آیند، در این حدیث با شنیدن ویژه‌ای در هنگام دفن مرده اثبات شده است و وقتی مردم از دفن و خاکسپاری مرده برمی‌گردند، یعنی وقتی که ملائکه او را نشانند روحش باز می‌گردد و در این حالت صدای پای همراهانش را احساس می‌کند، بنابراین معنی حدیث این نیست که این مرده و تمام مردگان برای همیشه تا روز قیامت هرگاه عابر و رهگذری کنارش رد شد روح به جسمش بازگردد و صدای پای آنها را بشنود! خیر، این تنها وضعیت خاص و شنیدن ویژه‌ای است، چون در آن حال روح مرده برمی‌گردد، در این موقع اگر تفسیر ابوالعباس را بپذیریم دایره احساس مرده را به آنچه در اطرافش می‌گذرد گسترش داده‌ایم چه قبل از قرار گرفتن در قبرش و چه بعد از دفن، و معنی آن این است که گریه زندگان را بر خود می‌شنود و این نیازمند نص (کتاب یا سنت) است و چنین نصی اولاً وجود ندارد، دوم اینکه برخی از نصوص کتاب و سنت بیانگر آن است که مردگان نمی‌توانند بشنوند و این بحثی طولانی است اما در این باره تنها یک حدیث را ذکر می‌کنم و به پاسخ این سؤال خاتمه می‌دهم، و این حدیث فرموده رسول الله ﷺ است که می‌فرماید: «ان لله ملائكة سياحين في الارض يبلغون عن امتي السلام»^۲ یعنی: خداوند ملائکه‌هایی در روی زمین دارد که در زمین می‌گردند و سلام امتم را به من می‌رسانند.

۱- صحیح الجامع (۱۶۷۵).

۲- صحیح الجامع (۲۱۴۷).

«سیاحین» یعنی در اطراف مجالس دور می‌زنند؛ هرگاه مسلمانی بر پیامبر ﷺ صلوات می‌فرستد، در آنجا ملائکه موکل این سلام را از آن مسلمان به پیامبر ﷺ می‌رسانند، پس اگر مرده‌ها می‌شنوند از همه برتر و مستحق‌تر برای شنیدن پیامبر ما است چون خداوند به او ویژگی‌ها و خصایصی بخشیده که بر تمام پیامبران و مرسلین و جهانیان فضیلت و برتری دارد، اگر یکی از مردگان توانایی شنیدن داشت آن یک نفر پیامبر ﷺ می‌بود، و اگر رسول الله ﷺ چیزی می‌شنید حتماً صلوات امتش را می‌شنید.

و از اینجا خطا - بلکه گمراهی - کسانی را می‌فهمید که تقاضا و طلب فریادرسی را نه تنها از پیامبر ﷺ بلکه از کسانی پایین‌تر از او می‌کنند، چون اگر از پیامبر تقاضای کمک و مدد و فریادرسی کنند صدایشان را نمی‌شنود چنانچه قرآن به صراحت می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ﴾ [الأعراف: ۱۹۴].

«همانا کسانی را که می‌خوانید غیر از خدا، بندگانی مثل شما هستند». و می‌فرماید: ﴿تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ﴾ [فاطر: ۱۴].

«اگر شما آنان را فراخوانید آنان فراخواندن شما را نمی‌شنوند» بنابراین مردگان بعد از مرگ نمی‌شنوند، مگر آنچه در قضیه‌ای خاص چنانچه قبلاً ذکر کردم، در نصوص کتاب و سنت درباره شنیدن صدای پای مردم آمده است، با این توضیح به پاسخ این سؤال پایان می‌دهم.

سؤال ۴

هرگاه ضبط روشن باشد و قرآن را تلاوت کند ولی شنوندگان بر اثر اشتغال آن را نمی‌شنوند و گوش فرا نمی‌دهند، حکم این نشنیدن چیست؟ و آیا کسی که ضبط را روشن کرده گناهکار است یا کسانی که حاضراند؟

جواب: پاسخ به جواب این قضیه بسته به نوع مجلسی است که قرآن در آنجا از ضبط پخش می‌شود، اگر مجلس مجلس علم و ذکر تلاوت قرآن باشد، - در این حال شنیدن و گوش فرا دادن کامل واجب است و کسی که گوش فرا ندهد گناهکار است مخالف فرموده خداوند است که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [الأعراف: ۲۰۴].

«هرگاه قرآن خوانده شد به آن گوش دهید و ساکت باشید تا شاید مورد رحمت خداوند قرار گیرید، اما اگر مجلس دانش و ذکر و تلاوت نباشد و تنها یک مجلس عادی باشد مثل اینکه انسان در خانه کار کند، یا تدریس کند یا مطالعه کند در این حال روشن کردن وسیله صوتی جایز نیست و جایز نیست صدای آن را بلند کند بطوری که کسان دیگر که در خانه یا مجلس هستند صدای قرآن را بشنوند، چون دیگران در این حال مکلف و موظف به شنیدن و سکوت نیستند، چون برای این کار ننشسته‌اند، بلکه مسئول این کار کسی است که صدای آلت صوتی را بلند می‌کند که دیگران صدایش را بشنوند، چون او است که مردم را دچار مشکل می‌کند و شنیدن قرآن را بر آنها تحمیل می‌کند در حالتی که آمادگی آن شنیدن را ندارند».

نزدیکترین مثال بر این مسئله این است: یکی از ما از راهی عبور می‌کند صدای روغن فروش و فلافل فروش و نوار فروش را می‌شنود، و کسی که این نوارهای ضبط شده را می‌فروشد آنها را صوت داده بطوریکه صدای قرآن گوش همه را پر کرده و هر جا که بروی این صدا را می‌شنوید، آیا هرکسی که بر این راهها عبور کند مکلف است برای این قرآن سکوت نماید که در غیر جای خود تلاوت می‌شود؟! نه، بلکه تنها کسی که مردم را دچار این دشواری کرده و صوت قرآن را به آنها شوانده است یا برای تجارت و برای جلب توجه مردم و چیزهایی از این نوع از دیگر مصالح مادی، بنابراین از یک

طرف آنها قرآن از مزامیر (جمع مزار) قرار داده‌اند - چنانچه در بعضی احادیث آمده است^۱ و از سوی دیگر آیات خدا را باب‌های ناچیز و کم می‌فروشدند به اسلوب و روشی غیر از اسلوب یهود و نصارا، آنهایی که خداوند عزوجل در حق آنها می‌فرماید: ﴿أَشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [التوبة: ۹]. «آیات قرآن را باب‌های کم می‌فروشدند».

سوال ۵

خداوند عزوجل دربارهٔ خودش می‌فرماید: ﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَكْرِينِ﴾ [آل عمران: ۵۴].

«کافران مکر و حيله می‌کنند و خداوند هم مکرشان را بر خودشان برمی‌گرداند و خداوند بهترین مکرکنندگان است»، گاهی عقل بعضی از مردم از فهم ظاهر این آیه در تنگنا قرار می‌گیرد و نیازی هم به تاویل نداریم، پس چگونه می‌شود خداوند خیر الماکرین باشد؟!.

جواب: مساله به فضل خدا آسان است؛ چون ما می‌توانیم بدانیم که مکر و حيله - از جهت اینکه مکر است - همیشه به بدی وصف نمی‌شود چنانچه به خوب و نیکی هم وصف نمی‌شود. بسیاری از کفار به مسلمان حيله می‌کنند ولی مسلمان هشیار است و در برابر مکر دشمن کافر خود در غفلت و بی‌خبری نیست، و برخلاف مکرش با او معامله می‌کند، بطوریکه نتیجه آن می‌شود که این مسلمان با مکر زیبا و خوب خود بر مکر دشمن کافر مکار فایق می‌آید و او را شکست می‌دهد، بنابراین آیا به این مسلمان که حيله کافر را به او برمی‌گرداند می‌توان گفت او مرتکب امر نامشروعی شده است؟ خیر کسی چنین نمی‌گوید، و این حقیقت را به سادگی می‌توان از فرمودهٔ رسول

الله ﷻ فهمید که می‌فرماید: «الحرب خدعة»^۱ یعنی جنگ حيله است، پس آنچه درباره خدعه گفته شود درباره مکر هم تماماً گفته می‌شود و خدعه و فریب مسلمان نسبت به مسلمان حرام است، ولی خدعه مسلمان نسبت به کافر دشمن خدا و دشمن رسول خدا حرام نیست بلکه واجب است همچنین مکر و حيلة مسلمان به کافری که می‌خواهد به او مکر کند - بطوریکه این مسلمان مکر این کافر را باطل کند - این مکر زیبا و پسندیده است، و این انسان است و آن هم انسان است.

بنابراین نسبت به پروردگار قادر و حکیم و علیم جهانیان چه می‌گوییم؟ اینکه خداوند مکر و حيلة تمام حيله‌گران را باطل می‌کند. به همین علت است که می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَكْرِينِ﴾^۲ بنابراین وقتی که خداوند عزوجل خود را به این صفت وصف می‌کند، ما متوجه این نکته می‌شویم «مکر» حتی از بشر هم دائماً مذموم و ناپسند نیست چون می‌فرماید: ﴿خَيْرٌ الْمَكْرِينِ﴾^۳ یعنی بهترین مکرکننده‌ها، پس اینکه مکرکننده خوب و مکرکننده بد وجود دارد و کسی که به صورت خوب مکر کند مذموم نیست، و خداوند عزوجل چنانچه فرمود بهترین مکر کننده است، و بطور اختصار می‌گوییم: هرچه به قلب تو خطور کند خداوند به خلاف آن است پس هرگاه انسان از خدا تصور و خیالی داشته باشد که شایسته مقام خدا نباشد، حتماً باید بداند که در فکرش اشتباه کرده، و این آیه در مقام مدح خداوند است و چیزی که نسبت دادنش به خداوند تبارک و تعالی جایز نباشد مدح در آن نیست.

۱- بخاری (۳۰۳۰) و مسلم (۱۷۴۰).

سؤال ۶

چگونه میان این دو آیه جمع ببندیم: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ [آل عمران: ۸۵].

«هرکسی غیر اسلام دین دیگری برگزیند از وی پذیرفته نخواهد شد و او در قیامت از خاسرین و زیانکاران است.»

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِحُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [المائدة: ۶۹].

«همانا کسانی که ایمان آورده‌اند و آنهایی که یهودی و صابئی و نصاری هرکسی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشد و کارهای نیکو انجام دهد، ترس و نگرانی بر آنها نیست و غمگین نمی‌شوند.»

[سؤال بر این است که چگونه آیه اول می‌فرماید: هرکسی بجز اسلام دین دیگری برگزیند از او پذیرفته نیست، و در آیه بعدی خداوند یهودی و صابئی و نصرانی را به شرط ایمان و عمل صالح به امن و آرامش در قیامت وعده داده است؟]

جواب: میان این دو آیه چنانچه سؤال وانمود می‌کند هیچ مخالفت و تضادی وجود ندارد چون در آیه اول که می‌فرماید هرکسی بجز اسلام دین دیگری را برگزیند از او پذیرفته نیست، مقصود اینست که بعد از ابلاغ دعوت دین اسلام به اقوامی که در آیه دوم وصف شده‌اند به اینکه بر آنها ترس و غصه‌ای نیست، و از جمله این اقوام صابئی را ذکر نموده است، و وقتی صابئی ذکر می‌شود اینطور به ذهن خطور می‌کند که منظور از آنها ستاره‌پرست‌ها هستند، اما در حقیقت هر قومی که در شرک گرفتار شده‌اند ابتدا اهل توحید بوده‌اند، پس صابئی‌ها نیز ابتدا موحد بوده‌اند سپس شرک و

ستاره‌پرستی بر آنها چیره شده و آنهایی که در این آیه ذکر شده‌اند مؤمنین موحد بوده‌اند، بنابراین این‌ها قبل از آمدن دین اسلام مثل یهود و نصاری بوده‌اند و یهود و نصاری هم همراه صابئه ذکر شده‌اند. پس صابئی‌ها که در زمان خود متمسک به دینشان بوده‌اند، از جمله کسانی هستند که ﴿لَا حَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ولى بعد از اینکه خداوند محمد ﷺ را به دین اسلام مبعوث فرمود و دین اسلام به آن مردم از جمله یهود و نصاری و صابئی ابلاغ شد، دیگر بجز اسلام از آنها پذیرفته نیست.

بنابراین فرموده خداوند که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا...﴾ یعنی هرکسی بعد از آمدن دین اسلام بر زبان رسول الله ﷺ و تبلیغ این دین به آنها، دیگر هیچ دینی بجز اسلام از کسی قبول نمی‌شود.

ولی کسانی که قبل از بعثت رسول ﷺ بوده‌اند یا کسانی که امروز بر روی زمین زندگی می‌کنند و دین اسلام به آنها تبلیغ نشده است، یا دین اسلام به آنها رسیده ولی به صورت تحریف شده به آنها تبلیغ شده است، چنانچه در برخی مناسبت‌ها درباره قادیانی‌ها ذکر کرده‌ام، مثلاً کسانی که امروز در اروپا و امریکا منتشر شده و دعوت به اسلام می‌کنند، اما این اسلامی که به سوی آن دعوت می‌کنند چیزی از اسلام ندارد چون آنها درباره آمدن پیامبرانی دیگر بعد از خاتم انبیا محمد ﷺ سخن می‌گویند، و این اقوام، از اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها که به اسلام قادیانی دعوت می‌کنند و اسلام حق به آنها ابلاغ نشده است دو قسمت هستند:

قسمتی از آنها بردین قبلی هستند و به آن متمسک هستند پس آیه ﴿لَا حَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ به آنها حمل می‌شود، و قسم دیگر از این دین منحرف شده‌اند، چنانچه حال بسیاری از مسلمین امروز این است، بنابراین بر آنها اتمام حجت شده است.

اما کسی که بطور مطلق دین اسلام به او تبلیغ نشده باشد، چه بعد از اسلام و چه قبل از اسلام با این‌ها در قیامت معامله ویژه‌ای خواهد شد و آن بدین صورت است که خداوند فرستاده‌ای را به سوی آنها می‌فرستد که آنها را بیازماید، چنانچه مردم در حیات دنیا امتحان می‌شوند، پس هرکسی آن فرستاده را در عرصه قیامت استجاب نمود و از وی اطاعت نمود، به بهشت می‌رود و کسی که عصیان و نافرمانی نماید وارد آتش می‌گردد.^۱

سؤال ۲

خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا﴾ [الأنعام: ۲۵].

«آیه از اول اینست: بعضی هستند (بهنگام تلاوت) به تو گوش فرا می‌دهند (ولی نه برای فهمیدن و هدایت، بلکه برای طعنه زدن و ریشخند کردن آن، بدین سبب آنها را از فایده عقل و گوش محروم کرده و گویی که) ما بر دل‌هایشان پرده افکنده‌ایم تا قرآن را نفهمند و در گوش‌های‌شان کری قرار داده‌ایم تا (ندای آسمانی قرآن را نشنوند...)» بعضی افراد هستند که می‌گویند از این آیه بوی جبر می‌آید، نظر شما در این باره چیست؟

پاسخ این است: قرار دادن مانع فهم و شنیدن تکوینی و قدری است ناگزیریم معنی (اراده الهیه) را شرح دهیم: اراده الهی دو نوع است: اراده تشریحی و اراده تکوینی.

اراده تشریحی هر چیزی است که خداوند عزوجل برای بندگانش بعنوان دین قرار داده و برای انجام دادنش تشویق فرموده است مانند انواع طاعات و

عبادات با احکام گوناگون آنها از فرض و مستحب و... پس این طاعات و عبادات را خداوند تبارک و تعالی خواسته است و دوست دارد.

اما اراده تکوینی چیزهایی است که خداوند آنها را تشریح نکرده است ولی آن را تقدیر کرده است و این اراده را به این علت «اراده تکوینی» می‌گویند زیرا از این آیه گرفته شده است که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [یس: ۸۲].

«هرگاه خدا چیزی را بخواهد که بشود کار او تنها این است که خطاب به آن بگوید، بشو و آن هم می‌شود».

پس ﴿شَيْئًا﴾ در آیه فوق اسم نکره است و شامل همه چیز می‌شود چه اطاعت خدا باشد و چه معصیت و این هم تنها فرموده خدا است که می‌فرماید: ﴿كُنْ﴾ یعنی بشو، یعنی به مشیئت و قضا و قدر اوست، و هرگاه این اراده تکوینی را شناختیم و آن هم اینکه شامل همه چیز است هم طاعت و هم معصیت، ناگزیر باید به موضوع (قضا و قدر) برگردیم، چون فرموده خداوند عزوجل: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ معنایش این است آنچه را به او گفته است «بشو» آن را امری قدر شده قرار داده و باید حتماً بوجود آید، پس همه چیز نزد خداوند عزوجل به قدر است و این قدر هم شامل خیراست و هم شر. اما در مورد آنچه به ما دوگروه انسان و جن بستگی دارد، مکلف و مامور هستیم که به اعمالی که انجام می‌دهیم نگاه کنیم و ببینیم که آیا در حوضه اراده و اختیار ما است یا بر خلاف میل و خواست ما است، و نوع دوم طاعت و معصیت به آن تعلق نمی‌گیرد و عاقبت آن دوزخ و بهشت نیست، و تنها نوع اول است که به خواست و اختیار ما است و احکام شرعی بر آن می‌چرخد و جزای بهشت و جهنم برای انسان بر اینگونه از کارها است یعنی آنچه انسان به خواست و

اراده خود انجام می‌دهد و با کوشش و اختیار خود به سویس می‌شتابد بر آن محاسبه می‌شود، اگر کارش نیکو باشد جزایش نیک است، و اگر کارش بد باشد جزایش بد است.

مختار بودن انسان در قسمت بزرگی از کارهایش حقیقتی است که شرعاً و عقلاً مجادله بردار نیست، از جهت شرعی نصوص کتاب و سنت متواتر است، در اینکه به انسان امر می‌شود که مامورات را انجام دهد، و منهیات را ترک کند. و این نصوص بیشتر از آنند که ذکر شوند اما مختار بودن انسان در کارهایش از جهت عقل: برای هر انسان که خالی از هوا و غرض باشد واضح است که وقتی سخن می‌گوید وقتی که راه می‌رود، وقتی که می‌خورد و می‌آشامد، و هنگام انجام هر کاری از کارهایی که در حیطه اختیار او است، مختار است و مطلقاً مجبور و ناگزیر نیست و من هرگاه بخواهم سخن بگویم به طبیعت حال کسی من را بر این کار مجبور نمی‌کند و این سخن گفتن من تقدیر شده است، و معنی این سخن این است: با اینکه به اختیار خودم این کار را کرده‌ام مقدر است یعنی همراه با اختیار من در آنچه می‌گویم و درباره‌اش صحبت می‌کنم، ولی می‌توانم ساکت باشم تا برای کسی که در مختار بودن من شک دارد بیان کنم که من با اختیار خودم حرف می‌زنم.

بنابراین اختیار انسان از حیث واقعیت امری است که قابل مناقشه و مجادله نیست، و گرنه کسی که در این مسئله مجادله کند سفسطه می‌کند و در بدیهیات شک می‌اندازد و هرگاه انسان به این مرحله رسد گفتگو با او شایسته نیست.

پس اعمال انسان دو نوع می‌باشد: اختیاری و اضطراری. درباره اعمال اضطراری حرفی نداریم، نه از ناحیه شرعی و نه از ناحیه واقعیت، و شرع تنها به امور اختیاری تعلق دارد و حقیقت این است و هرگاه این حقیقت را در گوش خود متمرکز کنیم آیه سابق را می‌توانیم بفهمیم: ﴿وَجَعَلْنَا عَلَىٰ

قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةٌ ﴿﴾ یعنی ما بر دل هایشان پرده انداخته ایم. و این «جعل» و قرار دادن (تکوینی) است و لازم است آیه سابق را یادآور شویم: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذْ أَرَادَ شَيْئًا﴾ که این اراده در این آیه اراده تکوینی است اما نه کسی که خداوند بر قلب او پرده می اندازد، از ناحیه مادی مثالش این است که انسان وقتی که آفریده می شود فقط با گوشتی نازک و تروتازه خلق می شود، سپس کم کم که بزرگ می شود گوشتش تندتر و استخوانش محکم تر می شود، ولی همه مردم این طور نیستند. مثلاً کسی که تمام وقت خود را صرف تحصیل و دانش اندوزی می کند، این یک نفر از چه ناحیه ای قوی می شود؟ عقلش قوی می شود، و مغزش در ناحیه ای که در آن مشغول تحصیل است و تمام کوشش خود را در آن به کار انداخته تقویت می شود، اما از ناحیه بدنی جسمش قوی نیست و عضلاتش رشد نمی کند، و عکس این هم کاملاً درست است، این شخص در ناحیه مادی کاملاً مشغول است، او هر روز با تمرینات ورزشی سر و کار دارد - چنانچه امروزه می گویند - چنین شخصی عضلاتش تند و محکم شده و جسدش قوی می شود و یک شکل و هیكلی به خود می گیرد، چنانچه گاهی آنها را به واقع می بینیم و گاهی هم عکس آنها را می بینیم، پس این پهلوانان که تمام جسدشان عضله و ماهیچه است، آیا این پهلوان همین طور آفریده شده است، یا اینکه این بنیه قوی با عضلات فراوان را کسب کرده است؟ این چیزی است که با تلاش و اختیار خود به آن رسیده.

این است مثال انسانی که در گمراهی ماندگار می شود و به ستیزه جویی و کفر و انکار ادامه می دهد تا به مرحله «ران» می رسد و این پرده هایی که خداوند بر قلبشان قرار می دهد، نه به فرض خدا بر آنها و نه با ناچار کردن خدا آنها را، بلکه تنها بر اثر کسب و اختیار آنهاست، این قرار دادن (تکوینی)

است که این مردم کافر خود باعث آن شده‌اند و به این نقطه می‌رسد که نادان‌ها گمان می‌کنند بر آنها فرض شده و حقیقت این است این قرار گرفتن پرده بر قلب، بر آنها واجب نشده و تنها به کسب دست آنها بوده و خداوند هیچگاه به بندگان خود ظلم نمی‌کند.

سوال ۸

چگونه بر ما واجب است که قرآن کریم را تفسیر کنیم؟

جواب: خداوند تبارک و تعالی قرآن را بر قلب رسولش محمد ﷺ نازل فرمود تا مردم را از تاریکی‌های کفر و جهل به سوی نور اسلام بیرون آورد؛ خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿الرَّ كِتَبٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿١﴾﴾ [ابراهیم: ۱].

«الف، لام، را، این قرآن کتابی است که بر تو نازل کرده‌ایم تا مردم را از تاریکی‌ها بیرون آوریو به اذن پروردگارشان به به نور و به سوی راه خداوند عزیز و حمید (راهنمایی کنی)»، و خداوند رسولش محمد ﷺ را بیانگر آنچه در قرآن است و مفسر و توضیح دهنده آن قرار داده است.

چنانچه می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٤﴾﴾ [النحل: ۴۴].

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا اینکه چیزی را برای مردم روشن‌سازی که برای آنان فرستاده شده (که احکام و تعلیمات اسلامی است) و تا اینکه آنان (قرآن را مطالعه کنند و درباره مطالب آن) بیندیشند».

بنابراین سنت رسول الله ﷺ بیانگر و مفسر آنچه در قرآن آمده است می‌باشد و نیز سنت وحی است از طرف خداوند، خداوند متعال فرموده

است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾﴾ [النجم: ۳-۴].

«محمد ﷺ از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، آن (چیزی که با شما در میان می گذارد) جز وحیی نیست که از سوی خدا به او وحی شده است».

و پیامبر ﷺ نیز می فرماید: «الا فی اوتیت القرآن ومثله، الا یوشک رجل شعبان علی اریکته یقول علیکم بهذا القرآن، فما وجدتم فیہ من حلال فاحلوه وما وجدتم فیہ من حرام فحرموه! وان ما حرم رسول الله ﷺ کما حرم الله^۱ یعنی: آگاه باشید که به من قرآن و همانند آن (یعنی سنت) داده شده است همانا نزدیک است کسانی باشند با شکم سیر بر تخت و جای خود بنشینند و بگویند: فقط به قرآن تمسک جویند، سپس هر چیزی را در قرآن یافتید که حلال است حلال بدانید و هرچه را حرام گردانیده حرام بدانید! (سپس رسول الله ﷺ در پایان می فرماید): و به راستی آنچه را که رسول الله ﷺ حرام کرده باشد مثل آن است که خدا حرام نموده است.

بنابراین اولین چیزی که قرآن کریم با آن تفسیر می شود سنت است و سنت عبارت است از گفتار، افعال و کردار و تاییدات رسول الله ﷺ بعد از تفسیر قرآن با قرآن و قرآن با سنت باید قرآن را با تفسیر اهل علم تفسیر کرد، که در راس آنها اصحاب رسول الله قرار دارد و پیشاپیش اصحاب اهل تفسیر عبدالله بن مسعود رضی الله عنه قرار دارد به خاطر قدمت همراهی و همدمی او با رسول الله ﷺ، و از سوی دیگر به علت عنایت و توجه خاصی که ایشان نسبت به سؤال درباره قرآن و فهم و تفسیر آن داشته است، پس از ابن مسعود عبدالله بن عباس رضی الله عنه در راس اهل تفسیر قرار دارد، و ابن مسعود درباره او گفته است: «انه ترجمان القرآن» یعنی ابن عباس مترجم قرآن است، سپس بعد از این دو نفر هر صحابه ای که تفسیر آیه ای از او به اثبات رسیده

باشد، و میان اصحاب بر سر تفسیر این آیه اختلاف نباشد - آن تفسیر را با رضایت و تسلیم می‌پذیریم و دریافت می‌کنیم، و اگر تفسیر آیه‌ای از سوی صحابه وجود نداشته باشد، در اینصورت بر ما واجب است تفسیر آن را از تابعینی دریافت کرد که به دریافت تفسیر از اصحاب رسول الله ﷺ عنایت داشته‌اند، مثل سعید بن جبیر، طاووس و امثال این‌ها کسانی که به فراگیری قرآن از اصحاب شهرت دارند و خصوصاً از ابن عباس چنانچه ذکر شد.

و متأسفانه حالا بعضی آیات با رای یا با مذهب تفسیر می‌شوند، در حالی که درباره تفسیر آن از پیامبر ﷺ به ما رسیده است در حالی که بعضی‌ها بطور مستقل به تفسیر آیه پرداخته‌اند، و این مسئله بسیار خطرناکیست، که آیات قرآن، برای تایید و پشتیبانی از [رای یک] مذهب تفسیر شود، در حالی که علمای تفسیر [اصحاب و تابعین] به گونه‌ای دیگر آن را تفسیر کرده‌اند.

و ممکن است مثال برای آن ذکر کنیم و آن هم فرموده خداوند است که می‌فرماید: ﴿فَأَقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾ [المزمل: ۲۰].

«قرآن بخوانید هرچه برایتان ممکن و میسر است».

بعضی از مذاهب این آیه را به خود قرائت معنی کرده‌اند یعنی (در تفسیر این آیه گفته‌اند) قرآنی که واجب است در هر نمازی خوانده شود، یک آیه طولانی یا سه آیه کوتاه است! این چنین گفته‌اند (در تفسیر این آیه). با اینکه حدیث صحیح از پیامبر ﷺ وارد شده که می‌فرماید: «لا صلاة لمن لم يقرأ بفاتحه الكتاب»^۱ نماز بدون خواندن فاتحه کتاب صحیح نیست. و در حدیث دیگر می‌فرماید: «من صلى صلاة لم يقرأ فيها بفاتحه الكتاب، فهي

خداج، هی خداج، هی خداج، غیر تمام» هرکسی نماز بخواند و در آن فاتحه کتاب را نخواند این نماز ناتمام است.

مفهوم و دلالت این دو حدیث با تفسیر مذکور آیه سابق زیر سؤال می‌رود، به ادعای اینکه مقصود آیه مطلق قرائت است، و نزد اهل این مذاهب، تفسیر قرآن جز با سنت متواتر، جایز و صحیح نیست، یعنی جایز نمی‌دانند تفسیر متواتر جز با متواتر، بنابراین دو حدیث سابق را رد کرده‌اند با تکیه بر تفسیر به رای یا به مذهب.

با اینکه تمام علمای تفسیر، بدون تفاوت میان متقدم و متاخر، بیان نموده‌اند که مقصود از آیه کریمه «فاقرؤا» یعنی: آنچه در توان دارید و برایتان میسر است از نماز شب بخوانید چون خداوند عزوجل این آیه را بمناسبت شب بیداری (تهجد) بیان فرموده است که می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَآئِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ ۗ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ۗ﴾ تا به اینجا می‌رسد که می‌فرماید: ﴿مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ۗ﴾ معنی آیه اول این است: پروردگار می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند نزدیک به دو سوم شب یا نصف و یا یک سوم آن را (نمی‌خواهید و به عبادت می‌پردازید و) به نماز می‌ایستید، خدا است که اوقات شب و روز را دقیقاً تعیین می‌کند...

یعنی آنچه از نماز شب را که برایتان میسر است بجای آورید، سپس آیه مذکور به مقدار قرآنی که باید خصوصاً در نماز خوانده شود تعلق و پیوندی ندارد و تنها خداوند عزوجل برای مسلمان آسان گردانیده که هرچه آسان و میسر است بجای آورند، و بر آنها واجب نیست مثل رسول الله ﷺ آنچه از نماز شب که او می‌خوانده است، بخوانند (چنانچه می‌دانید رسول الله ﷺ یازده رکعت می‌خوانده‌اند).

این معنی آیه است و این عبارت در اسلوب زبان عربی از باب اطلاق جزءی از کل بر کل آن است، پس «فاقرؤا» یعنی نماز به جای آورد، نماز کل است و خواندن قرآن در نماز جزء از نماز. و این بیانی است برای اهمیت این جزء در این کل. و این هم به دلیل آیه‌ای دیگر است که می‌فرماید: ﴿اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ﴾ [الإسراء: ۷۸].

«نماز را چنانچه باید، بخوان به هنگام زوال آفتاب (از نصف روز که آغاز نماز ظهر است و امتداد آن وقت نماز عصر را نیز دربر می‌گیرد) تا تاریکی شب (که آغاز نماز مغرب است) و نماز صبح را بخوان».

و معنی ﴿قُرْآنَ الْفَجْرِ﴾ نماز صبح است، بنابراین در اینجا هم جزء بر کل اطلاق شده است، این شیوه در لغت عربی مشهور است.

بر اساس آنچه گفته شد تفسیر این آیه از سوی علمای تفسیر بدون اختلاف بین علمای سلف و خلف، روشن شد و بنابراین رد این دو حدیث به ادعای اینکه حدیث آحاد است و تفسیر قرآن به حدیث آحاد جایز نیست، صحیح نمی‌باشد. چون اولاً این آیه با اقوال علمای آگاه به لغت عربی تفسیر شده است، ثانیاً حدیث پیامبر ﷺ مخالف قرآن نیست، بلکه آن را تفسیر کرده و توضیح می‌دهد چنانچه در ابتدای این مطلب بیان شد، در حالی که این آیه ربط و ارتباطی به آنچه مسلمان باید در نمازش بخواند ندارد چه نماز فرض چه نماز نافله.

اما دو حدیثی که قبلاً ذکر شد، مفهوم‌شان روشن است و آن هم اینکه نماز نمازگزار بدون خواندن سوره فاتحه صحیح نیست: «لا صلاة لمن لم يقرأ بفاتحه الكتاب».

و «من صلی صلاة لم یقرأ فیها بفاتحه الكتاب، فھی خداج، هی خداج هی خداج، غیر تمام» یعنی این نماز ناقص است و کسی که از نمازش روگردانی

کند و نمازش را ناقص کند، نماز نخوانده است و در این وقت نمازش باطل است چنانچه این ظاهر حدیث اول است.

وقتی این حدیث برای ما روشن شد، اولاً در این هنگام به احادیثی که در کتاب‌های حدیثی از رسول الله ﷺ روایت شده‌اند اطمینان داریم و ثانیاً به سندهای صحیح اعتماد می‌کنیم و دربارهٔ احادیث رسول الله ﷺ و در سند صحیح احادیث شک و گمان به فلسفهٔ این گفته‌هایی که امروزه می‌شنویم به خود راه نمی‌دهیم که می‌گویند: «به احادیث آحاد اعتنا و اعتماد نمی‌کنیم مادامی که در احکام فقهی نباشند، و آنچه دربارهٔ عقاید از احادیث آحاد آمده باشد قبول می‌کنیم چون عقاید بر احادیث آحاد اقامه نمی‌شود»، این گمان آنهاست، در حالی که پیامبر ﷺ معاذ ﷺ را به یمن ارسال کرد که اهل کتاب را به عقیدهٔ توحید دعوت کند و او تنها یک نفر بود (بنابراین سخنان معاذ هم برای آنها حدیث آحاد بود).

و این مقدار توضیح کافی است برای مطلبی که می‌خواستیم بیان کنم دربارهٔ اینکه: چگونه بر ما واجب است که قرآن کریم را تفسیر کنیم؟

وصلی الله وسلم وبارک علی نبینا محمد وآله وصحبه والتابعین لهم باحسان الی

یوم الذین والحمد لله رب العالمین